## جلسه دوازدهم 9/7/1401

بحث در این جهت است که اطلاق مدلول کلام است یا صرفا حکم عقل است و مدلول کلام نیست مثل همان مدالیل التزامیه که در ادبیات مطرح است که اگر بین بالمعنی الاخص شد مدلول کلام است و اگر نشد مدلول نیست. این بحث در فقه ثمره دارد.

شهید صدر این نکته را مطرح کرده که آیا اطلاق مدلول تصدیقی است یا تصوری؟ علی ما نسب الی المشهور که گفتند الفاظ مطلقه مثل اسماء الاجناس برای طبیعت شایعه وضع شده، مدلولشان مثل بقیه مدالیل، تصوری است اما ضمنی و تضمنی. اما این مسلک منسوخ شده و اصل نسبت نیز درست نیست.

اطلاق مدلول تصوری نیست بلکه مدلول تصدیقی است. مجرد ذکر لفظ برای اطلاق کافی نیست بلکه یک مقدماتی نیاز دارد. بعضی یک مقدمه و بعضی دو مقدمه و بعضی سه مقدمه را ضروری دانستند. همه متفق هستند که متکلم باید در مقام بیان تمام المرادش باشد. مناسب این است که بگوییم اطلاق مدلول تصدیق است و شنونده می‌خواهد تصدیق کند که متکلّم اراده داشت و برعهده او بگذارند نه صرف تصور اطلاق. چه اراده متکلّم، اراده استعمالی بوده که ظاهر آخوند بود و چه اراده جدی که ظاهر بعضی دیگر بود. اگر قرینه عامه‌ای ضمیمه شد، سامع و شنونده تصدیق می‌کند که متکلّم اراده کرد.

مهم این است که این مدلول تصدیقی، مستند به لفظ است یا مجرد حکم عقل است؟

خوئی

مرحوم خوئی این مطلب را در بحث تعادل و تراجیح تفصیل داده. دو مطلب را بیان فرموده. نخست فرموده اطلاق مجرد حکم عقل است و این عقل است که حکم می‌کند که هر مصداقی در مقام امتثال کفایت می‌کند اما خود مطلق از نظر مدلول کلام، همان ماهیت مهمله است. اگر دو خطاب مطلق داریم مثل اکرم العالم و لاتکرم الفاسق، که در مجمع یعنی عالم فاسق تعارض کردند، معمولا و مشهور می‌گویند اینها تعارض اطلاقین دارند و باید مرجحات را نظر کنیم و گرنه تساقط می‌شود. اما به نظر مرحوم خوئی در مطلقین تعارض رخ نمی‌دهد چون اطلاق به حکم عقل است. عقل در جایی که معارض باشد، اصلا حکم به اطلاق نمی‌کند و نمی‌گوید اکرم العالم و لاتکرم الفاسق مطلق هستند، بلکه اینجا قصور مقتضی است نه وجود المانع یعنی وجود معارض.

مطلب دوم این است که فرموده اگر خبری با اطلاق قرآن موافق بود، نمی‌شود گفت که وافق الکتاب، چنانچه اگر خبری خلاف اطلاق قرآن بود، بگوییم خالف القرآن، چون اطلاق حکم عقل است و مدلول کلام نیست. اگر کتاب عموم داشته باشد، عمومش نیز کتاب محسوب می‌شود اما اگر کتاب مطلق است مثل احل الله البیع که حکم روی طبیعت بیع آمده و عقل می‌گوید می‌توانی بر هر بیعی تطبیق کنید، این اطلاق حکم عقل است نه اطلاق کتاب، لذا اگر خبری با اطلاق کتاب موافقت داشت، وافق الکتاب محسوب نمی‌شود. پس در مطلقات وافق الکتاب مجال ندارد.

استاد

همچنین ایشان یک نکته‌ای را بیان کرده که ظاهرا مخالف فرمایش قبلی است. ایشان فرموده خطاب مطلقه متضمن دو حکم هستند. هر خطاب مطلقی متضمن دو جعل است. یک جعل بر نفس طبیعت است مثل احل الله البیع و اکرم العالم که وجوب اکرام عالم است و مدلول مطابقی است. اما جعل دوم مدلول التزامی است و این خطاب التزاما دلالت دارد که انت مرخصا شرعاً فی تطبیق هذا علی ذاک الفرد او غیره، این جعل دوم یک ترخیص در تطبیق است که شرعی است. اما مشهور می‌گویند این ترخیص در تطبیق، عقلی است.

حال اگر بنا باشد یک خطاب، بر دو جعل دلالت داشته باشد کما قال مرحوم خوئی، پس اطلاق مدلول کلام خواهد بود. این نکته نمی‌سازد با این نکته که اطلاق، حکم عقل است.

آیا اطلاق مدلول کلام است یا نه؟ آیا وافق الکتاب صدق می‌کند یا نه؟ آیا ترخیص شرعی وجود دارد یا نه؟

مرحله اولی

اینکه اطلاق مدلول کلام است یا نه؟ ارتکاز می‌گوید اطلاق مدلول کلام است. أصالة الاطلاق یکی از اصول لفظیه و ظهورات است و فرقی با أصالة العموم ندارد. سه تقریب برای اطلاق وجود دارد و علی جمیع التقاریب، ادعا می‌کنیم که اطلاق مدلول کلام است.

تقریب اول ما نسب الی المشهور که گفتند اطلاق مدلول تصوری و جزء معنا است و الفاظ مثل اسماء اجناس برای طبیعت شایعه وضع شده است.

تقریب دوم مبنای مرحوم آخوند و به نظر ما مشهور، گفتند اطلاق یعنی ما دلّ علی شایع فی جنسه، اما می‌گویند آن شیوع از مقدمات حکمت یا همان قرینه حالیه و مقامیه به دست می‌آید، وقتی می‌گوید اکرم العالم، العالم برای طبیعت مهمله وضع شده ولی وقتی از متکلّم در مقام بیان صادر می‌شود و ما یصلح للقرینیة وجود ندارد، از این کلام طبیعت شایعه به دست می‌آید. ظاهر آخوند این است که مقدمات حکم به جای وضع قرار می‌گیرد و به ذهن شنونده یک معنایی را احضار می‌کند و کلام در طبیعت شایعه ظهور دارد. وقتی گفت اکرم العالم، این عالم را در همه افراد اجمالا دیده است و از این جمله، عالم سریان داشته را متوجه می‌شود.

تقریب سوم که مبنای اخف و ادنی از قبلی است، این مبنا می‌گوید شیوعی در کار نیست و آنکه داریم در باب مطلق، این است که طبیعت را تمام الموضوع قرار داده است. اینکه اکرم العالم مطلق باشد با اکرم العالمی که مطلق نباشد چون مولی در مقام بیان نبوده، این فرق را دارند که اکرم العالمی که در مقام بیان نیست، طبیعت را تمام موضوعش قرار نداده بلکه می‌گوید فی الجمله به تو گفتند اکرام واجب است و نسبت به خصوصیات اهمال دارد و در این صورت مشخص نیست که موضوع چیست. اما اکرم العالم که مطلق است و در مقام بیان است، می‌گوید این طبیعت تمام الموضوع است که مرفوضا عنها القیود و این به برکت مقدمات حکمت است.

فرق مهمل و مطلق در همین یک نکته است که مهمِل حدود موضوعش را منقح نکرده و به ما نرسانده و نمی‌دانیم حدود موضوعش چیست و صرفا گفته اکرام عالم لازم است یا مثلا دکتر در مسیر به مریضش گفت باید دارو بخوری، اما اینکه چه دارویی، مشخص نیست و قطعا طبیعت دارو مرادش نیست و نمی‌شود هر دارویی را خورد. اما متکلّم مطلِق با مقدمات حکمت بیان کرده و با سکوتش و مقام بیان بودنش گفته که طبیعت عالم، تمام الموضوع است.

اینکه مرحوم خوئی فرموده مدلول کلام مطلق، حکم برای طبیعت مهمله است و این عقل است که می‌گوید می‌توانی بر هر فردی تطبیق کنی چون قید نیاورده، خلاف ارتکاز است. حتی عرف مخالفت دارد و اگر کلامی از متکلم در مقام بیان صادر شود، می‌گویند مطلق را به ما رساند.

مرحله دوم

در مورد وافق الکتاب، ادعا می‌کنیم که مرحوم خوئی نیز در بعضی موارد، وافق الکتاب در مطلق را قبول کرده. اینکه ایشان در اینجا فرموده وافق صدق نمی‌کند چون اطلاق مدلول نیست، در پاسخ می‌گوییم اولا که مدلول است ثانیا وافق ربطی به مدلول ندارد. سلمنا که اطلاق مدلول کتاب نیست ولی وافق صدق می‌کند. اگر قرآن اطلاق داشت و ما طبق اطلاقش عمل کردیم، مردم می‌گویند مطابق قرآن عمل کرده است. معنای مطابق قرآن عمل کردن، این است که اقتضای این را داشته، مثلا مدلول احل الله البیع قابل تطبیق بر هر بیعی می‌باشد و اگر بر یک بیع تطبیق شد می‌گویند مطابق مقتضای قرآن بوده است. لذا مطابق مقتضای قرآن ولو مقتضای عقلی باشد، وافق صدق می‌کند.

مرحله سوم

اینکه مرحوم خوئی فرموده کلام مطلق دو مدلول دارد، یک جعل مطابقی مثل احل الله البیع که جعل حلیت برای طبیعت بیع است. و یک جعل التزامی که ترخیص شرعی برای تطبیق است. به نظر می‌رسد که خلاف ارتکاز است. از مطلقات دو جعل متوجه نمی‌شویم. احل جعل حلیت است و بیع را تمام الموضوع آن قرار داده و اما اینکه مرخص در تطبیق باشد، این مجرد حکم عقل است نه ترخیص شارع. هرگاه مدلول کلام مطلق شد، عقل مکلف را مرخص می‌بیند که مطلق را بر هر فردی تطبیق کند. ترخیص در تطبیق، حکم عقل است نه حکم شرع. خلاف ارتکاز است که اگر گفت اکرم کل عالم، یک حکم بیشتر فهمیده نشود ولو به نحو انحلال، اما از یک خطاب مطلق دو جعل الزامی و ترخیصی فهمیده شود.

تلخص که اطلاق مدلول تصوری کلام نیست. انما هو مدلول تصدیقی و حکم است نه مجرد تصور مثل سایر مدالیل وضعیه. مثل مفهوم شرط که حکم و تصدیق است. تلخص که این حکم تصدیقی، مدلول کلام است و به هر معنایی که اطلاق را معنا کنید، اطلاق مدلول کلام است. همچنین اگر یک خبر مطابق اطلاق کتاب بود، وافق الکتاب صدق می‌کند چه اطلاق مدلول کلام باشد یا نباشد. همچنین اینکه ترخیص در تطبیق، شرعی باشد نیز تکلف است و دو اعتبار و دو جعل در اطلاق وجود ندارد.